

برخورد

آرا و اندیشه‌ها

دلایل عدم اعتماد مصدق به همکاران

• غلام‌علی مصدق

شماره‌ی دوازدهم ماهنامه‌ی وزین **حافظ** مورد مطالعه قرار گرفت. جای آن دارد که قبلاً از توجهی که به حفظ ارزش‌های بومی و اعتلای فرهنگ غنی ایران عزیز مبذول داشته‌اید، تشکر و قدردانی به عمل آورم و سلامت و سعادت شما و دیگر دست‌اندرکاران نشر این جریده را از خداوند منان خواهان باشم.

و اما دلیل نگارش این سطور، رفع برخی شبهات است که در مطلب موسوم به «از مصدق و نهضت ملی چه می‌توان آموخت؟» (صفحه‌ی ۵ شماره‌ی اسفند ۸۳ آن جریده) مورد اشاره قرار گرفته است. در این مطلب، ضمن بیان این حقیقت که «دکتر مصدق رهبر سیاسی بزرگی بود؛ اما معصوم نبود»، به این موضوع اشاره شده که در جریان مبارزه با انگلستان، حتا نزدیکان آن بزرگوار مورد اعتماد و حتا مشورت‌شان قرار نمی‌گرفتند و این امر را ناشی از عدم درک صحیح مرحوم مصدق از «دموکراسی و مردم‌سالاری» می‌دانید. در این جا برای رفع چنین شبهه‌ی خوب است به خاطرات شادروان دکتر غلام‌حسین مصدق، فرزند آن مرحوم اشاره کنم که در صفحه‌ی هشتاد و چهارم از کتاب **در کنار پدرم، مصدق** (ویرایش و تنظیم از شادروان سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۹) به وضع نابه‌سامان کنسولگری ایران در شهر نیویورک به‌هنگام سفر هیأت ایرانی و نفوذ بی‌حد و حصر حاج محمد‌نمازی در آن نمایندگی اشاره نموده است. هم‌چنین در صفحه‌ی ۹۰ این کتاب به این موضوع اشاره دارد که دکتر محمد مصدق با عطف به وابستگی حاج نمازی به «از ما بهتران!» قدغن نموده بود که هیچ‌یک از اعضای هیأت نباید به‌عنوان مهمانی به خانه‌ی ایشان در واشنگتن بروند و با این همه، دو سه روز بعد خبر می‌رسد که دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر شایگان و بوشهری دعوت شام نمازی را پذیرفته و به منزل ایشان رفته‌اند. در مورد دکتر احمد متین‌دفتری (داماد و نوه‌ی عموی مرحوم مصدق) و بوشهری چیزی نمی‌گویم که هر دو مشهور به وابستگی به خارجی‌ان می‌باشند، ولی در خصوص دکتر شایگان، یار صدیق و درستکار مرحوم مصدق چه می‌گویید؟! آیا عقل سلیم حکم نمی‌کند که به ملاحظه‌ی مبارزه‌ی سخت مردم ایران با استعمار بریتانیای کبیر و توصیه‌ی اکید نخست‌وزیر و رییس هیأت نمایندگی ایران به اعضای هیأت در مورد عدم پذیرفتن دعوت حاج نمازی،

جناب آقای دکتر علی شایگان این دعوت را نپذیرد و همشهری بودن و سابقه‌ی دوستی‌اش با حاج نمازی را فدای مصالح مملکت خود نماید؟! بدیهی‌ست که تفاوت مرحوم مصدق با همراهان و یاران خود در همین جا قابل مشاهده است. ایشان در سراسر حیات سیاسی خود از جان و مال و حیثیت خانوادگی برای پیشبرد مصالح ایران عزیز مایه گذاشت و علی‌رغم این که می‌توانست به‌دور از بازی کثیف سیاست، عمری را در راحتی و تنعم زندگی کند، با دشمنان این ملت و سرسپردگان‌شان درافتاد و در این راه از بذل چیزی دریغ نکرد. باری، مقصودم این است که یاران مرحوم مصدق به‌رغم درستکاری و تحصیلات عالی و ایران‌دوستی قابل تقدیری که داشتند، در حدی نبودند که بتوان از آنان جهت مبارزه با امپراتوری که «هرگز آفتاب در قلمرو آن غروب نمی‌کرد» مشورت نمود. اگر جناب‌عالی این امر را ناشی از عدم درک صحیح مرحوم مصدق از دموکراسی و نداشتن تمرین در این زمینه می‌دانید، باید اعتراف کنم که نمی‌توانم این امر را مقرون به حقیقت بدانم.

اما در مورد «بستن سفارت انگلستان و قطع رابطه با بانک جهانی»، به عرض‌تان می‌رسانم که در حقوق بین‌الملل، قطع رابطه‌ی سیاسی و حتا اخراج مقامات سیاسی یک دولت خارجی به‌عنوان «عنصر نامطلوب» امری‌ست شایع که هم در رویه‌ی دولت‌ها و هم در منابع حقوق بین‌الملل جایگاه درخوری دارد. پس نمی‌توان این قطع رابطه با دولت انگلستان را ناشی از عدم درک مرحوم مصدق از مسایل بین‌المللی دانست. در مورد بانک جهانی هم به عرض می‌رساند که پیشنهاد «پنجاه پنجاه» این نهاد بین‌المللی بالطبع نمی‌توانست مورد قبولی ملتی باشد که در اوج مبارزه برای رهایی از چنگال امپریالیسم بریتانیا، از رهگذر قطع دست آنان از صنعت نفت کشور بود و مرحوم مصدق هم با عطف به احساسات پُرشور ملت ایران و آگاهی از قواعد حقوقی بین‌المللی، پیشنهاد کرد که دولت ایران صنایع نفت خود را ملی اعلام کند و در مقابل، غرامت این ملی‌کردن را به شرکت نفت انگلستان و ایران (A.I.O.C) بپردازد. این پیشنهاد آن مرحوم درست مطابق رویه‌ی بین‌المللی و کاری بود که پیش از آن توسط دولت مکزیک انجام شده بود. پس سخن گفتن از «ارائه‌ی یک برون‌شد معقول و متعادل» و «سازش‌کاری» توسط آن شادروان نمی‌تواند موضوعیتی داشته باشد.

بود. تعجب کردم که نویسنده حتا به عنوان مأخذ و یک منبع مستقیم، حتا نام این کتاب را ضمن مأخذ خودش هم ذکر نکرده بود.

شیر و خورشید سرخ

• بدری حسابی - اردبیل

شیر و خورشید سرخ در دوره‌ی پیش از انقلاب، بزرگ‌ترین NGO مملکت بود که در سال ۱۳۰۲ (زمان سلطنت احمدشاه، یعنی قبل از به سلطنت رسیدن رضاشاه پهلوی)، تشکیل شد. اما پس از انقلاب ۱۳۵۷ آن اسم را به هلال احمر عربی تغییر دادند و یک نهاد مردمی را به یک نهاد دولتی تبدیل کردند. علاقه‌مندم در این باره نامه‌ی اعتراض‌آمیز مرا چاپ کنید.

فراماسون‌ها

• ناصر بصیری - شیراز

در نامه‌ی که در شماره‌ی فروردین ۱۳۸۳ ماهنامه‌ی سودبخش و گران‌مایه‌ی حافظ از دکتر قاسم غنی و خطاب به عباسقلی گلشاییان چاپ کرده بودید، دکتر غنی نام دکتر ذبیح قربان (فراماسون معروف و عضو فرقه‌ی ضاله) را برده بود. همیشه بهایی‌ها و فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها با هم در ارتباط‌اند، شما باید به‌عنوان یک ایران‌دوست، آن‌ها را افشا کنید. در ضمن من خیلی تعجب کردم که دکتر غنی که این‌همه در یادداشت‌هایش از انگلیسی‌ها بد می‌گوید، چرا از دکتر قربان که هم بهایی و هم از اعضای پُر قدرت فراماسونری بوده، با این آب و تاب نام می‌برد. فراماسون‌ها بزرگ‌ترین تشکیلات سری سیاسی را داشته و مافیای واقعی ایران بودند. تقی‌زاده و فروغی و امام جمعه و دکتر هومن و امثالهم همه فراماسون بودند و هر کدام در مقاطعی به خدمت اربابان غربی و خیانت به این کشور مظلوم دسته‌گل‌هایی به آب داده‌اند. به عقیده‌ی من، اولاً هیچ ضرورتی ندارد که نام این اشخاص خودفروخته چاپ و احیا شود. ثانیاً، ماهنامه‌ی حافظ باید این خائنان را افشا کند، وگرنه خوانندگان خیال می‌کنند که از قول دکتر غنی شخصی که با این احترام از او در مجله یاد شده است، در نظر ملت هم اشخاص قابل احترامی بوده‌اند!

حمایت از ماهنامه‌ی حافظ

• منصور نجاتی - تبریز

از این‌که برای اولین بار در تاریخ مطبوعات ایران عزیز، مجله‌ی به‌همت شما به‌نام لسان‌الغیب حافظ منتشر می‌شود، به شما و همکاران مجله تبریک می‌گویم و ضمن حمایت از دست‌اندرکاران تقاضای اشتراک دوساله می‌کنم. ما مجله‌ی فردوسی، رودکی، فارابی داشته‌ایم، ولی هیچ‌وقت مجله‌ی به‌نام حافظ نداشته‌ایم، شما اولین نشریه‌ی هستی که نام حافظ را برای ماهنامه‌ی خود

الته ذکر این نکته هم اهمیت دارد که اقدام به برگزاری همه‌پرسی مردادماه ۱۳۳۲ آن مرحوم برای انحلال مجلس اشتباه بزرگی بود که به قیمت سقوط دولت منتخب مردم در روز سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (و به قول برخی دشمنان ملت، «قیام ملی») انجامید. اما باز اشاره به این نکته ضرورت دارد که در صورت عدم انجام این اقدام، حسین مکی و اعوان و انصارش در مجلس دولت را مورد استیضاح قرار می‌دادند و حکومت ملی سرانجام سقوط می‌کرد. بنابراین جای آن دارد از خود پرسیم آیا اقدام مرحوم مصدق در برگزاری فراندوم انحلال مجلس و انتخاب نمایندگان مجلس جدید، واکنشی به جهت خنثی کردن این توطئه نبوده است؟!

به هر تقدیر، بازبینی و بازنگری در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲، امری ست ضروری که از عهده‌ی پژوهشگران و محققان خبره برمی‌آید؛ نه چون منی که به ملاحظه‌ی پیوند خانوادگی و علقه‌ی شخصی به شادروان دکتر محمد مصدق ممکن است از جاده‌ی انصاف خارج شوم و مطابق احساسات و عواطف خود سخنی بر زبان آرم. پس این مهم را به اساتید ارجمند تاریخ و اشخاص ذی‌صلاحیت وامی‌گذارم و در این باب سکوت اختیار می‌کنم. باشد که زمان حقانیت راه مصدق را بر اندیشمندان آشکار سازد.

تاریخ نامه‌ی احمد رشیدی مطلق

• محمد حیدری - سردبیر سابق ماهنامه‌ی گزارش؛ تهران

در شماره‌ی یازدهم، در بخش برخورد آرا و اندیشه‌ها، یکی از خوانندگان به‌نام آقای محمدعلی اختری در مقام اعتراض به شما برآمده بود که تاریخ درج مقاله‌ی «ارتجاع سرخ و سیاه» به‌قلم احمد رشیدی مطلق را در مجله (بر اثر افتادن عدد یک از جلو عدد ۱۹) ۹ دی ۵۶ چاپ کرده‌اید و خود ایشان، تاریخ درست! آن را هفدهم مرداد ۱۳۵۶ اعلام کرده بود.

قول ایشان، شبیه داستان «حسن و حسین هر سه دختران مغاویه‌اند» می‌نماید. من که خودم در آن تاریخ، معاون سردبیر روزنامه‌ی اطلاعات بودم و اتفاقاً آن روز بر اثر بیماری در سر کار حضور نداشتم، می‌توانم بگویم که تاریخ دقیق نشر آن مقاله به‌قلم آن هویت مجعول، ۱۹ دی ۱۳۵۶ بود. بنابراین قول شما که ۱۹ دی ۵۶ نوشته‌اید و در تایپ ۹ دی ۵۶ ضبط شده، صحیح و قول ایشان که کتباً [با حروف] ۱۷ مرداد ۵۶ نوشته‌اند، از چند جهت اشتباه است، چون اولاً تاریخ روز ۱۷ نبوده و ۱۹ بوده و ثانیاً ماه مرداد نبوده و دی بوده است و بنابراین اشتباه ایشان، تاییبی نبوده، زیرا تایپگر ۵۶/۹/۱۷ را ۱۷ «مرداد» تایپ نمی‌کند.

سرت ادبی نیست؟

• دکتر احمد علوی - پزشک؛ مشهد

مقاله‌ی «اوصاف رندان در شعر حافظ» در شماره‌ی دهم مجله من البد و الی الختم برگرفته از کتاب مرحوم دکتر فخرالدین مزارعی

ماهنامه‌ی حافظ

● سیداسماعیل موسوی - استان بوشهر، شهر اهرم

مرداد یا شهریور امسال بود که پستی محترم اداره‌ی پست بسته‌یی را به دبیرخانه‌ی اداره‌ی ما تحویل داد که بعد فهمیدم دو نسخه از نشریه‌ی حافظ بوده است. طبق معمول، کارکنان شریف دبیرخانه، حافظ‌ها را - هم‌چون سایر نشریاتی که از اقصی نقاط کشور می‌رسد - در کارتابل مخصوص قرار دادند و من در روز بعد آن‌ها را دیدم. ابتدا تصور می‌کردم براساس نام بزرگوارش بیش‌تر پیرامون ادبیات این مرز و بوم قلم خواهید زد و روشنگر جوانان ادب‌دوستی خواهید بود که مشتاقانه در پی شناخت بیش‌تر از لسان‌الغیب شیرازی و سایر ادیبان نام‌آور ایران زمین می‌باشند. اما پس از مطالعه‌ی دو شماره‌ی مذکور، یافتم که مانند بسیاری دیگر از مطبوعه‌ها، مسایل سیاسی و تاریخی دغدغه‌ی جدی‌تر از ادب و فرهنگ‌مان است. با این وجود به‌خاطر دیدن رگه‌های جدی از صداقت و عشق به ایران و ایرانی، تصمیم گرفتم اشتراک یک‌ساله را درخواست کنم تا:

۱- با جناب‌عالی که علی‌رغم آوازه‌ی بلندتان برای این‌جانب کاملاً ناشناخته بودید، آشنایی پیدا کرده و البته از دیدگاه و اندیشه‌تان شناخت یابم.

۲- از گذشته‌یی دور، علاقه‌ی زیادی به تاریخ بویژه تاریخ ایران داشته‌ام. بخش قابل توجهی از این موضوع خصوصاً سده‌ی اخیر را در حافظ جست‌وجو و یافت کنم.

۳- سیاست، قدرت و حکومت را از ظن و دیدگاه روشنفکرانی چون جناب‌عالی و سایر نویسندگان بفهمم.

ده شماره از نشریه، با نظم و ترتیب خاصی واصل شد که قابل ستایش و تقدیر است، لیکن هرچه از عمر حافظ گذشت، برخلاف حافظ متعهد که در دین و فرهنگ و عشق و... غوطه‌ور شد، از آن فاصله گرفت و به سیاست و نقد حکومت فعلی و تطهیر مخفی شاه و ندیمان شاه و وزیران شاه و خلاصه اطرافیان شاه پرداخت و امام‌خمینی را خمینی خواند و شعار نه شرقی و نه غربی را ضعف مصادر حکومت دانست و تفکر شاهنشاهی را بر منابر باقی پنداشت و چون خود به محاکم قضایی احضار شد، از خوانندگان بیدار دل و صاحب‌درد خواست که با قلم و قدم‌شان!!! در نقد قدرت و در دفاع از دموکراسی و انتخابات آزاد و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی همراه و یار و یاور باشند.

ناگفته نماند بسیاری از موارد مطروحه در نشریه را به‌دلیل نو بودن و جذاب‌بودن می‌پسندم و مشتاقانه مطالعه و بهره‌برداری می‌کنم، ولی در برخی موارد دیگر، احساس می‌کنم با شما و تفکرتان هم‌عقیده نیستم. صد البته نه به‌دلیل مسؤلیت چندروزه‌یی که دارم، بل به واسطه‌ی دل‌مشغولی‌هایی‌ست که برای آینده‌ی ایران و انقلاب دارم که با سختی و تقدیم خون هزاران زن و مرد و جوان و پیری به‌دست آمده که می‌توانستند امروزه مثل جناب‌عالی پروفیسور باشند و یا مانند کم‌ترینی چون من، خدمتگذار بمانند.

برگزیده‌اید. خدا شما را برای نگهبانی و حفظ میراث ادبی و فرهنگی ایران و زبان شیرین فارسی که از عوامل عمده‌ی هویت همه‌ی ما ایرانیان است، در کنف حمایت خود حفظ کند و همواره پویا و توانا بوده در یاری‌رسانی فرهنگی به هم‌وطنان عزیز موفق باشید. شما کار ارزنده‌یی را آغاز کرده و با درایت و دانایی و شهامت و دلیری، وارد گود شده‌اید، دیگران بیرون گود نشسته و فقط یأس را تبلیغ می‌کنند، در حالی که زانوی غم را در بغل گرفتن، هیچ دردی را دوا نمی‌کند. باید به‌رغم نبود امکانات، در راه جامعه خدمت کرد و در مقابل تهاجم فرهنگی و... ایستاد.

حروف غیر فارسی

● دکتر مه‌مود رزا زاده

با درود و مهر بسیار، من پزشک [دکتر] مه‌مود رزا زاده (بله! نه محمود رزازاده) هستم و به این که حروف غیرفارسی زاید را از نام خودم در مکاتبات فرهنگی زدوده‌ام، افتخار می‌نمایم؛ بلکه آن را در شرایط حاضر [...] چند کلمه حذف شد؛ لازم می‌دانم.

من چندی پیش به مناسبت شغلم، به حج عمره رفتم. در عربستان متوجه شدم که شوربختانه، تازیان، مفاخر دانشی و هنری ایران را چون نام‌های عربی داشته‌اند، در جهان به عرب معروف می‌کنند. از جمله در عربستان در فصل‌نامه‌ی پزشکی دوزبانه‌ی «مطالعات بیماری‌های کلیوی و پیوند کلیه، Saudi Journal of Kidney Diseases and Transplant»، در بخش عربی مجله، ابن‌سینا را با عنوان «من علماء العرب»، از دانشمندان عرب معرفی کرده بودند. در حالی که ابن‌سینا یک فیلسوف و پزشک صددرصد ایرانی‌ست که در ایران متولد شده و همین‌جا تحصیل کرده و همین‌جا به طبابت و تألیف و تدریس پرداخته و هیچ‌گاه به هیچ کشور عربی (حتی یک‌بار هم برای حج به مکه) نرفته است. پس چه‌گونه می‌شود که او را از دانشمندان عرب شمرد؟ شما که ماهنامه‌ی گرامی حافظ را به نام بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان منتشر می‌کنید هم خوب است آن را «هافز» بنویسید که فردا عربستان سعودی ادعای عرب‌بودن حافظ شیرازی را در سر نپروارند... من فکر می‌کنم چاپ این نامه در مجله بی‌مناسبت نباشد.

سلامان و اِسال

● محمدعلی امیری - پاریس

خدمت دانشمند گران‌مایه و دوست نادیده‌ی عزیز، جناب استاد سیدحسن امین.

با عرض سلام و آرزوی تندرستی و توفیق.

کتاب وزین سلامان و اِسال که لطف کرده و توسط دوست مشترک‌مان آقای مه‌رداد شباهنگ فرستاده بودید، امروز به دستم رسید. نمی‌دانم به چه زبانی از این همه لطف و صفای شما سپاسگزاری کنم. بنده البته سال‌هاست از مطالعات متعدد و ارزشمند جناب‌عالی مستفیض و بهره‌مندم و اکنون امیدوارم یا در تهران یا در پاریس سعادت دیدار داشته باشم.

امروزه بیش‌تر از دغدغه‌های سیاسی، به‌نظر می‌رسد که معضلات اجتماعی بحرانی‌ترند. گرایش روزافزون جوانان، یعنی سرمایه‌های ملی مملکت، به مواد افیونی و نابودکننده‌ی مخدر، بی‌تفاوتی نسبت به پدیده‌های اجتماعی، خودفروشی، فرار دختران و زنان از منزل، احساس ناامنی در اماکن عمومی، سرقت، قتل، خودکشی، ناامیدی از آینده‌ی پُرابهام و... بیش‌تر از آن‌چه که مطرح می‌شود، باید ما و شما را به تفکر وادارد. به‌گفته‌ی شما نارضایتی‌ها نشانه‌ی جامعه‌ی ناسالم و شادی‌ها و خوشی‌ها و امیدواری‌ها نشانه‌ی جامعه‌ی سالم است؛ لذا وظیفه‌ی اندیشمندان چون جناب‌عالی به‌دلیل شناخت عمیق‌تری که از جامعه دارید، بسیار سنگین‌تر است. علی‌ایحال، اگر صادقانه می‌گوییم دغدغه‌ی وطن داریم و اگر خالصانه بانگ برمی‌آوریم که به‌دنبال جامعه‌ی سالم و بانشاط هستیم، بیاییم صادقانه و خالصانه در جهت شناساندن معضلات و مشکلات جامعه همراه با راهکارها و پیشنهادهای معین، حکومت را یاری کنیم و ارزش‌های دینی را چون ارزش‌های ملی دوست بداریم و باورهای جامعه را خدشه‌دار و شکننده نکنیم که ایران با همه‌ی زیبایی‌هایش مال همه‌ی ماست.

آزادی، دموکراسی، حقوق بشر

• دکتر سید محمدعلی بتولی - آبیک (قزوین)

... چند هفته‌ی قبل... و این آغاز آشنایی این‌جانب با ماهنامه‌ی وزین شما بود. برای خود بسیار متأسفم که در طول این مدت که از انتشار ماهنامه می‌گذرد، از وجود آن بی‌اطلاع بودم و در عین حال بسیار خوشحالم که این ماهنامه‌ی جذاب و جالب را با حسن تصادف فوق‌الذکر یافته‌ام.

این‌جانب یک ایرانی وطن‌پرست و عاشق فرهنگ و تمدن ایران‌زمین و آرزومند رشد و توسعه و پیشرفت و تعالی کشور عزیزم ایران هستم و با وجودی که مقیم امریکای شمالی می‌باشم، ولی از آن اقامت دست شسته و صرف‌نظر کرده‌ام و به ایران بازگشته‌ام. این‌جانب نیز چون جناب‌عالی معتقدم که رمز توسعه و پیشرفت و ترقی و تعالی ایران و همه‌ی جوامع بشری، «آزادی»، «دموکراسی»، «حقوق بشر» و احترام به کرامت انسان و آزادی اندیشه، فکر، بیان و قلم می‌باشد و به جهت اعتقاد راسخ به این معنا، مصائب و مشکلات زیادی برایم پیش آمد، به‌طوری که از دانشگاه اخراج شدم و بارها صلاحیتم در انتخابات گذشته «رد»! شده است، گو این‌که تعیین‌کننده‌ی صلاحیت «عامه‌ی ملت» است، نه یک نهاد حکومتی...

حافظ و مصدق

• دکتر مهدی پرهام

در این شماره خواستم مطلبی به ماهنامه‌ی حافظ تقدیم کنم و به‌مناسبت ۲۹ اسفند، موضوع سخن را خدمات مرحوم دکتر مصدق قرار دهم. دیدم نکته‌ی به‌تر از آن‌چه در کتاب امید در کام

نومیدی درباره‌ی «حافظ و مصدق» نوشته‌ام، ندارم؛ آن را عیناً نقل و به خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنم:

به‌طوری که دکتر محمد مصدق در کتاب **خاطرات و تألمات** نوشته است، سال‌ها پیش حافظ برای رسیدن مصدق به هدفش - یعنی استقلال ایران - در سه بیت به او ارائه‌ی طریق کرده است. حافظ غیب‌گو نیست، او تمام جوانب زندگی را با بینشی عمیق نگریسته و راه و روش آدمی را در مقابل هریک از آن‌ها تعیین کرده و شاعرانه بیان داشته است. تعبیر و تفسیرها به مدد نیروی اشراق صورت می‌گیرد، گه‌گاه بر اثر صفای باطن به‌هنگام تغال، غزل مطلوب را انسان می‌یابد و به‌نظر می‌رسد که گویی حافظ الان برای او سروده است، وگرنه قبل از او هزاران نفر در حالتی نظیر او بوده‌اند که تغال زده و این شعر احیاناً برای آن‌ها آمده است. اشراق نیروی ناشناخته‌ی است که در همه‌ی مردم وجود دارد و از شدن‌های آینده، گه‌گاه، در ذهن تجسمی می‌دهد و از پایه‌های اصلی عرفان ماست و از جهت علمی، طب همیوپاتی از آن بهره می‌گیرد و مداوا را به طریق روانی می‌نماید.

داستان آینده‌نگری حافظ برای مصدق، به دوران کودکی او برمی‌گردد. پدرش مریض و بستری بوده و یکی از دوستان محرمش به‌نام حسن‌علی خان گروسی (امیرنظام) از تبریز به تهران آمده بود، پدر چون بستری بوده، پسرش (مصدق) را به دیدن او می‌فرستد. امیرنظام معلوم می‌شود در صحبت با مصدق متوجه هوش و درایتش می‌شود و به منشی خود می‌گوید دیوان حافظ را برایش بیاورد. دیوان خطی حافظ را می‌آورد و امیر تغالی می‌زند و می‌دهد به مصدق که هشت ساله بوده تا بخواند و کاغذی میان صفحه می‌گذارد و سفارش می‌کند بدهد پدرش تا او هم بخواند. غزل این است:

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی

بی‌زر و گنج به صد حشمت قارون باشی

در مقامی که صدارت به فقیران بخشد

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

در ره منزل لیلی که خطرناست به جان

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

این واقعیتی‌ست که برای رسیدن به هدف‌های متعالی باید همانند مجنون عاشقانه قدم برداشت و از خطر نهراسید، مصدق هم برای رسیدن به استقلال و طینش چنین قدمی برداشت و چشم‌داشت حافظ هم به واقع گرایید و از همه اقران و امثال خود به‌معنی کلمه افزون‌تر شد و مرتبتی جاودانه در تاریخ یافت. مصدق متأسف بود که این کتاب حافظ خطی نفیس را در سفری به اروپا به‌علت کسالت و احتیاج به پول فروخته است. چه می‌شود کرد، وقتی آبرو برای کسی که پای‌بند آن است، به خطر افتاد، ارزش‌های دیگر فدایش می‌شوند. مصدق در بند مال و منال و گردآوری آن نبود و از آن، حیثیت و احترام نمی‌اندوخت.